

تحلیل رابطه حق در قرآن مجید بر پایه معناشناسی حق در قرآن و با تأکید بر معناشناسی ساختگرا

راضیه سادات سیدخراسانی^۱، علی فتاحی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۳)

چکیده

تحلیل رابطه‌ای یکی از گونه‌های شناخته‌شده معناشناسی ساختگراست که بر اساس روابط میان واحدهای زبانی، به تبیین مفهومی واژگان می‌پردازد. واژه حق یکی از مفاهیم کلیدی و بنیادی در جهان‌بینی قرآن است که کشف حوزه معنایی آن در شبکه معنایی قرآن اهمیت بسیاری دارد. زیرا با کشف روابط مفهومی حق، میدان واژگان هم‌معنا، زیرشمول و مقابل آن ترسیم شده و جایگاه این مفهوم در جهان‌بینی قرآن تعیین می‌شود. پژوهش پیش‌رو به روش توصیفی - تحلیلی، بر اساس دستاوردهای معناشناسی ساختگرا، با کمک مؤلفه‌های معنایی حق به تبیین روابط مفهومی آن پرداخته و به این نتیجه رسیده است که حق در قرآن کریم با واژه‌هایی چون: پیامبر، کتاب و وعده رابطه شمول معنایی و با قسط و صدق رابطه هم‌معنایی و با واژه‌هایی نظیر: بهره و نصیب، واجب شدن و توحید رابطه چندمعنایی دارد. باطل، کذب و لعب در تقابل مکمل و ظن، ریب و ظلم در تقابل ضمنی با حق هستند.

کلیدواژه‌ها: حق، شمول معنایی، هم‌معنایی، تحلیل رابطه‌ای، مکتب ساختگرا

r.khorasani9284@gmail.com

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ تفسیر تطبیقی جامعه الزهراء، (نویسنده مسئول)؛

afathi@rihu.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛

۱- مقدمه و بیان مسأله

قرآن، کتاب آسمانی و معجزه جاودان پیامبر اکرم، همواره مورد اهتمام مسلمانان بوده است و از راه‌های مختلفی برای فهم آن بهره می‌گرفتند. معناشناسی مفردات قرآن، نقش مؤثری در فهم قرآن برعهده دارد. معناشناسی، آن بخش از دستور زبان است که معنای واژه‌ها و جمله‌ها را توصیف می‌کند (لاینز، ۲۳). معناشناسی در کشف روابط بین واژگان نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است. مکاتب مختلف معناشناسی هر یک، روش‌های مختلفی را برای کشف معنا، معرفی کرده‌اند. در این میان برخی مکاتب، مانند مکتب ساختگرا، روابط مفهومی را یکی از راه‌های کشف معنا دانسته‌اند.

مکتب ساختگرا، یکی از مکاتب معناشناسی است که در قرن اخیر، در معنی‌شناسی زبانی، برای بررسی بخش درون‌زبانی معنی واژگان اتخاذ شده است. در این مکتب صرفاً به مسئله دلالت درون‌زبانی توجه می‌شود و به دلالت ارجاعی و تمایز میان زبان و معنی دایرة‌المعارفی و میزان اعتبار آن کاری ندارد. یعنی به دنبال روابط واژه با واژه می‌رود نه واژه با جهان خارج (لاینز، ۱۵۰).

در معنی‌شناسی ساختگرا، سه گونه و یا سه نگرش اصلی برای معناشناسی واژگانی مطرح شده است: الف) نظریه حوزه واژگانی، ب) تحلیل مؤلفه‌ای و ت) معنی‌شناسی رابطه‌ای (گیررتس، ۱۳۱) لاینز، در یکی از آثار خود از اصطلاح «بدیهیات معنی» به جای معنی‌شناسی رابطه‌ای، استفاده کرده است (لاینز، ۱۵۲). نگرش سوم، یعنی معنی‌شناسی رابطه‌ای یا تحلیل رابطه‌ای، محور پژوهش پیش رو است.

لاینز، به عنوان تئوریسین این نظریه شناخته شده است. وی معرفی کننده رویکرد خاصی است که به لحاظ نظری، پیوند مستقیمی با الگوی ساختگرا دارد. وی به شکل جدیدی به توصیف معنی واژه‌ها پرداخت؛ بدین صورت که معنای هر واژه را می‌توان بر حسب مجموعه روابط معنایی‌اش با معنی سایر واژه‌ها توصیف کرد. وی به جای استعمال

ترادف و تضاد، از رابطه هم‌معنایی و تقابل معنایی سخن گفت و میان واژگان روابط معنایی برقرار کرد (گیررتس، ۱۸۴-۱۸۵). به این ترتیب نظریه معنی‌شناسی رابطه‌ای یا تحلیل رابطه‌ای سامان یافت. گفتنی است، این نظریه با نام روابط مفهومی نیز شناخته می‌شود. روابط مفهومی در سطوح مختلف تک‌واژ، واژه، گروه و جمله قابل طرح است که پژوهش پیش‌رو بر مبنای واژه به بررسی روابط مفهومی واژه حق می‌پردازد. این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به سؤال‌های ذیل است: ۱. در قرآن مجید، حق با چه واژه‌هایی رابطه مفهومی دارد؟ ۲. کدام یک از روابط مفهومی در مورد حق مصداق دارد؟ ۳. این روابط چه تأثیری بر حوزه معنایی حق داشته است؟

۲- معنای حق در معاجم لغوی

حق، از جمله واژگان مهم و کلیدی است که از دایره معنایی وسیعی برخوردار است و در قرآن مجید به معانی مختلفی آمده است. در قرآن، (ح ق ق) با فراوانی ۲۸۷ بار، به ۱۴ صورت مختلف اسمی و فعلی آمده است (واعظ زاده خراسانی، ۹/۱۳). حق، از اسامی یا صفات خداوند و قرآن، و ضد باطل (فیروزآبادی، ۳/۲۹۹) و جمع آن حقوق (ابن‌منظور، ۴۹/۱۰) است. در اصل، دلالت بر احکام و استواری شیء و صحّت آن دارد (ابن‌فارس، ۱۵/۲). عسکری می‌گوید: اصل حق از ثبات است (عسکری، ۱۸۵). در حالی که راغب، اصل حَقّ را مطابقت و هماهنگی و درستی دانسته، مانند مطابقت پایه درب در حالی که در پاشنه خود با استواری و درستی می‌چرخد (راغب، ۲۴۶). فعل حَقّ دلالت بر وجوب و ثبوت دارد (فراهیدی، ۳/۳)؛ ازهری، ۳/۲۴۱؛ زمخشری، ۱۳۵؛ ابن‌اثیر، ۱/۴۱۳؛ فیومی، ۱/۱۴۳). به طور کلی، ریشه حق دارای دو معنای اساسی است؛ یکی مطابقت و موافقت و هماهنگی (راغب، ۲۴۶؛ زبیدی مرتضی، ۷۹/۱۳) دیگری، استحکام، اتقان و استواری. چنان‌که «ثوب محقق» به معنای لباس یا پارچه‌ای با بافت محکم است و به محل اتصال دو استخوان «حُق» می‌گویند. زیرا افزون بر آن که باعث هماهنگی در حرکت می‌شود، مایه

قوام و استواری نیز است (ابن فارس، ۱۸/۲). با عنایت به هر دو معنا، می‌توان معنای اساسی حق را ثبوت مطابق با واقع دانست. افزون بر آن، این معنا در همه‌ی موارد کاربرد آن نیز لحاظ شده است. در نتیجه مؤلفه‌های معنایی حق عبارت است از؛ ثبات، احکام و اتقان و مطابقت با واقع.

عسکری، ده معنی (عسکری، ۱۸۵) و دامغانی و تفلیسی، دوازده معنی برای حق در قرآن مجید آورده‌اند (دامغانی، ۲۸۴/۱؛ تفلیسی، ۷۷) روشن است که، تفاوت معنا به لحاظ سیاق و بافت جمله مشخص می‌شود؛ یعنی بسته به کلمات همنشین حق^۱، معنای آن معین می‌شود.

۳- روابط مفهومی و انواع آن

لویی یلمزلف^۲ هر ساخت صوری زبان، یعنی واژه، گروه، جمله و یا رشته‌ای از جمله‌ها را، زنجیره^۳ می‌نامد و سپس در تحلیل هر زنجیره‌ی زبانی میان عناصر سازنده، روابطی را تشخیص می‌دهد. (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۰۲) بر این اساس، واژگان در متن، جدا از یکدیگر و به صورت جزیره‌ای و پراکنده نیستند، بلکه با یکدیگر ارتباط مفهومی دارند و در کنار یکدیگر، نظام و ساختار منسجمی را تشکیل می‌دهند. از این رو، نمی‌توان واژه‌ها را مستقل از هم معرفی کرد و رابطه آنها را با واژگان دیگر نادیده گرفت، بلکه به لحاظ معنایی در پیوند با یکدیگرند و مفهوم همدیگر را محدود می‌کنند. ساخت واژگانی یک زبان، از منظر معنایی، می‌تواند به صورت شبکه‌ای از روابط مفهومی در نظر گرفته شود. مانند بافته‌ای که هر تار یا پودش را یک رابطه مفهومی تشکیل بدهد و بر روی هر گره‌اش، یک واژه قرار گرفته باشد (لاینز، ۱۵۱-۱۵۲).

معنی‌شناسی رابطه‌ای^۴ نگرشی است که روش تبیین روابط ساختاری میان واژه‌های

۱. سوسور اصول مشخص‌کننده‌ی ساخت درونی زبان را، به دو مقوله اصلی تقسیم کرده که در زیانشناسی، حالت سنت به خود گرفته است: روابط همنشینی و روابط جانشینی. روابط همنشینی پیوند عناصر را در زنجیره‌ها و جملات توجیه می‌کند و روابط جانشینی ارتباط عناصر را با جایگزین‌های آنها توصیف می‌کند. (بی‌پرویش، ۳۱)

2. Louis Hjelmslev

3. chin

4. relational semantics

مرتبط با یکدیگر را معلوم می‌کند و به واژگان نظری ای محدود می‌شود که در این تبیین دخیل اند (گیررتس، ۱۳۲). از دیدگاه لاینز، می‌توان مفهوم واژه را، از راه روابط مفهومی آن کشف کرد. وی برای تمایز میان تعبیر خاص رابطه معنایی^۱ و آنچه در معنی وسیع‌تر همین اصطلاح در نوشته‌های سایر معناشناسان (تریر و وایزگربر) آمده بود، اصطلاح روابط مفهومی^۲ را مورد استفاده قرار داد (گیررتس، ۱۸۵). این روابط را از آن جهت (مفهومی) نامیده‌اند که در محدوده‌ی دلالت مفهومی، یعنی رابطه‌ی مفاهیم نسبت به یکدیگر در نظام زبان، مورد بررسی قرار می‌گیرد (صفوی، ۱۳۱).

روابط مفهومی در ترسیم حوزه معنایی واژگان بسیار تأثیرگذار است. روابط مفهومی با راه‌های مختلفی صورت‌بندی یا روشن می‌شود. یکی از این راه‌ها، تحلیل مؤلفه‌ای است. منظور از تحلیل مؤلفه‌ای، تحلیل مفهوم یک واژه بر حسب اجزای تشکیل دهنده آن است. (لاینز، ۱۵۹) مؤلفه معنایی، نقش مؤثری در تعیین روابط مفهومی میان واحدهای زبانی دارد. برای نمونه، مؤلفه‌های معنایی (ثبات) و (مطابقت با واقع) کمک شایانی در کشف رابطه شمول معنایی میان واژه (حق) و واژگان زیرشمول و هم‌معنایی میان (حق) و مفاهیم هم‌معنا و تقبض این مؤلفه‌ها در تقابل دارند. به طور کلی، روابط مفهومی بر دو نوع‌اند؛ گروهی از آنها تابع (جانشینی) و گروهی تابع (همنشینی) هستند. رابطه جانشینی میان روابطی مانند شمول معنایی، هم‌معنایی و تقابل مطرح است که با توجه به استلزام و نقض آن معرفی می‌شود. (نک: لاینز، ۱۸۶ و ۱۸۷) رابطه چندمعنایی بر اساس همنشینی واژه‌ها با یکدیگر، به‌دست می‌آید. عمده‌ترین روابط مفهومی عبارت‌اند از؛ شمول معنایی، جزء‌واژگی، هم‌معنایی، چندمعنایی، هم‌آوا - هم‌نویسی و تقابل معنایی.

۳-۱. شمول معنایی

شمول معنایی^۳ میان دو واژه، زمانی مطرح می‌شود که؛ معنی یکی از آن دو واژه از

1. meaning relation
2. sense relations
3. hyponymy

چنان وسعتی برخوردار باشد که معنی واژه‌ی دیگر را نیز شامل شود. برای نمونه، مفهوم واژه «گل» مفهوم واژه‌های «رز»، «مریم» و «لاله» و... را دربرمی‌گیرد. پس واژه «گل» نسبت به هر یک از سه واژه مرتبط با خود، از شمول معنایی وسیع‌تری برخوردار است. در این رابطه واژه کلی‌تر (گل)، واژه «شامل»^۱، و هر یک از واحدهای مشمول این واژه، واژه «زیر شمول»^۲ نامیده می‌شود. براین اساس، شمول معنایی را می‌توان رابطه مفهومی میان واژه شامل و واژه یا واژه‌های زیرشمول در نظر گرفت. در این رابطه واژه‌های زیرشمول نسبت به یکدیگر، واژه‌های «هم‌شمول»^۳ تلقی می‌شوند. در مثالی که آمد، واژه‌های «رز»، «مریم» و «لاله»، برای «گل»، «زیرشمول» و نسبت به هم، واژه‌های «هم‌شمول» هستند. شمول معنایی همنام و ناهمنام از انواع این رابطه شمرده می‌شوند(نک: صفوی، ۱۰۰ و ۱۰۱). رابطه شمول معنایی را می‌توان از طریق رابطه منطقی استلزام^۴ نیز توضیح داد.

استلزام، رابطه‌ای است که میان گزاره‌ها برقرار می‌شود. به بیان ساده، یک واژه یا یک گروه، یا حتی یک جمله، مستلزم وقوع واژه، گروه یا جمله دیگری است(لاینز، ۱۸۸). برای مثال، لفظ (الف) زیرشمول لفظ (ب) است، اگر و فقط اگر (الف) مستلزم وقوع (ب) باشد. در این مثال (ب) قابلیت جانشینی (الف) را داراست. یعنی:

ب \implies الف

براین اساس، صحت یک جمله با واژه زیرشمول، مستلزم صحت همان جمله با واژه شامل است و نه برعکس. برای نمونه، صحت جمله (این یک لاله است) مستلزم صحت جمله (این یک گل است) خواهد بود، ولی عکس آن صادق نیست، زیرا وقتی می‌گوییم (من یک گل خریدم) مستلزم آن نیست که من یک (لاله) خریده باشم (نک: صفوی، ۱۰۲). براین اساس، رابطه استلزام در شمول معنایی رابطه یک سویه است.

با توجه به آنچه گفته شد؛ رابطه شمول معنایی، میان شیء و مصادیق آن قابل فرض

1. superordinate
2. hyponym
3. co-hyponym
4. entailment

است. حق، از جمله مفاهیمی است که یافتن مصادیق زیرشمول آن نیاز به تأمل دارد و به سهولت نمونه ذکر شده نیست، زیرا اسم ذات نیست و روشن است که نمونه‌های زیرمجموعه اسم معنا، دشوارتر و چه بسا قابل خدشه است. با تأمل در آیات حق، می‌توان دریافت، واژگانی مانند؛ الله، پیامبر، دین، کتاب، وعده، بما انزل الله (قرآن) و بینات، با حق رابطه استلزام دارند.

اولین و مهم‌ترین زیرشمول حق، الله است. خداوند خود را حق می‌داند «ذَلِكِ بَيِّنَاتٌ لِّلّٰهِ هُوَ الْحَقُّ» (الحج، ۶۲؛ لقمان، ۳۰) این آیه بیانگر این است که؛ خداوند متعال، مصداق اتم حق است و میان این دو واژه، رابطه شمول معنایی است. همچنین صحت جمله (او، خداوند متعال است) مستلزم صحت جمله (خداوند حق است) خواهد بود، اما عکس آن صادق نیست. یعنی وقتی گفته شود؛ (حق آشکار شد) مستلزم آن نیست که خداوند جلوه کرده باشد. نمونه دیگر، رابطه استلزام میان حق و پیامبر است، با این بیان که صحت جمله (ایشان یک پیامبر هستند) مستلزم صحت جمله (این پیامبر حق است) خواهد بود، اما عکس آن صادق نیست، یعنی وقتی گفته شود؛ (حق آمد) مستلزم آن نیست که پیامبر آمده باشد. چنانچه مفسران فریقین ذیل آیه «وَشَهِدُوا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ» (آل عمران، ۸۶) با دلیل‌های مختلف به حق بودن پیامبر تصریح کرده و پیامبر را نمونه‌ای از حقانیت می‌دانند. پیامبر، حق است یعنی شواهد و معجزات (زمخشری، ۳۸۱/۱) یا حجت و دلیل دال بر صادق بودن (ابن‌عاشور، ۱۴۸/۳) یا صدق نبوت ایشان اقامه شده و مانعی برای عدم پذیرش ایشان وجود ندارد (فضل‌الله، ۱۴۲/۶؛ رضا، ۳۶۳/۳) یا اینکه آیات نبوت موجود در تورات و انجیل با پیامبر مطابقت دارد (طباطبایی، ۳۴۰/۳) در هر صورت، پیامبر مصداقی از حق هستند و هر دلیلی که برای حقانیت ایشان اقامه شود، تنها بیانگر وجه حق بودن ایشان بوده و در اصل مدعا اختلافی وارد نیست.

بر اساس آیه «وَلَا يَدِيْنُوْنَ دِيْنََ الْحَقِّ؛ وَاِيْنِ حَقِّ رَا نَمِيْ يَذِيْرُنَدُ» (التوبه، ۲۹) (دین‌الْحَقِّ) منظور، آن دینی است که منسوب به حق است. یعنی دینی که حق اقتضاء می‌کند. شایسته است، انسان آن دین را اختیار کند و به پیروی از آن ملتزم باشد. البته دین، انسان

را به حق می‌رساند. یعنی غایت و هدف آن، حق است (طباطبایی، ۲۴۱/۹).
 با این توضیح، صحت جمله (این یک دین است) مستلزم صحت جمله (این دین، حق است) خواهد بود، اما عکس آن صادق نیست، یعنی وقتی گفته شود؛ (حق آمد) مستلزم آن نیست که دین آمده باشد. این شیوه در موارد دیگر نیز تأیید می‌شود. پس می‌توان موارد نام برده را زیرشمول حق دانست. رابطه شمول معنایی حق با واژگان زیرشمولش در نمودار زیر قابل ترسیم است.



نمودار ۱: رابطه حق با واژگان زیرشمول

۲-۲. جزءواژگی

جزءواژگی^۱ یکی دیگر از روابط مفهومی میان واژگان است که رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم نشان می‌دهد. این رابطه نیز مانند شمول معنایی، نوعی رابطه سلسله مراتبی است که میان کل و اجزاء آن برقرار می‌شود. مانند،



نمودار ۲: رابطه جزءواژگی

1. meronymy

تفاوت جزءواژگی با شمول معنایی آن است که؛ در جزءواژگی برخلاف شمول معنایی، واژه‌ای که جزء نامیده می‌شود جزئی از واژه کل است. برای نمونه، «برگ» جزئی از «درخت» است در حالی که در شمول معنایی، «رز» نوعی از «گل» است.

در اینجا نیز مانند شمول معنایی، یافتن رابطه جزءواژگی میان حق و واژگان دیگر، ساده نیست. زیرا حق، از اموری اعتباری است و مانند اسم ذات، به سهولت نمی‌توان برای آن اجزاء تعیین کرد. ولی بی تردید خداوند متعال، حق محض است. «ذَلِكَ بَانَ اللّٰهُ هُوَ الْحَقُّ» (الحج، ۶۲؛ لقمان، ۳۰) پس گفتار و افعال او نیز، حق و مطابق با واقع است. چنانچه در مورد قول خداوند آمده است: «قَوْلُهُ الْحَقُّ؛ سخن او، حق است» (الأنعام، ۷۳) پس شاید بتوان با قدری تسامح، قول خداوند را از نوع جزءواژگی تلقی کرد. بنابراین میان حق (خداوند) و قول او، رابطه کل به جزء برقرار است و قول جزئی از خداوند است. البته جزئی به معنی واقعی آن مراد نیست زیرا با ساحت مجرد و قدسی خداوند منافات دارد.



نمودار ۳: رابطه جزءواژگی در حق

۲-۳. هم‌معنایی

هم‌معنایی^۱ یا مترادف، یکی از شناخته شده‌ترین روابط مفهومی است. «هم‌معنایی»، در اصطلاح به معنی «یکسانی معنی»^۲ است (پالمر، ۱۰۵). این رابطه، همواره روش فرهنگ‌نویسان برای تبیین واژگان بوده است. آنان به طور معمول سعی بر این دارند تا

1. synonymy

2. sameness of meaning

برای نشان دادن معنی یک واژه، واژه‌های دیگری را ذکر کنند که به نظر هم‌معنی می‌نمایند. برای نمونه، «گیتی/جهان» و «جوان/برنا» از این نوع هستند.

در تعریف هم‌معنایی آمده است؛ اگر دو واژه هم‌معنی به جای یکدیگر به کار روند، در معنی زنجیره گفتار تغییری حاصل نمی‌آید. پس می‌توان نوعی رابطه جانشینی میان دو واژه هم‌معنی در نظر گرفت. چنانچه لاینز، معرفی هم‌معنایی توصیفی را بر پایه شمول معنایی دوسویه صحیح می‌داند. اصطلاح «شمول معنایی» نوعی رابطه استلزام یک‌سویه در نظر گرفته می‌شود. یعنی، استلزام لاله ← گل، صادق است، ولی گل ← لاله صادق نیست. در حالی که استلزام دو سویه برای رابطه هم‌معنایی صادق است. مانند،

الف ↔ ب

گیتی ↔ جهان

بر این اساس دو لفظ، زمانی هم‌معنی توصیفی هستند که، اگر هر دو مستلزم یکدیگر باشند (لاینز، ۱۹۰-۱۹۱).

شایان ذکر است، در هیچ زبانی هم‌معنایی مطلق وجود ندارد. یعنی، هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمامی جملات زبان بتوانند جایگزین یکدیگر شوند و تغییری در معنی آن زنجیره پدید نیاورند. برای نمونه، «ماشین» و «اتومبیل» به دلیل رابطه شمول معنایی در همه جا جانشین یکدیگر نمی‌شوند. مانند، ماشینم را در خیابان پارک کردم. دو واژه (ماشین و اتومبیل) در این جمله جانشین یکدیگر می‌شوند. ولی در جمله؛ لباس‌ها را در ماشین ریختم تا بشویم. جانشینی اتومبیل از ماشین، به معنای جمله آسیب می‌زند و صحیح نیست. هم‌معنایی نیز مانند سایر روابط مفهومی انواع گوناگونی دارد انواعی از قبیل؛ هم‌معنایی بافت مقید، هم‌معنایی تحلیلی و هم‌معنایی ضمنی (نک: صفوی، ۱۰۶-۱۱۰).

رابطه هم‌معنایی، میان حق و واژگان جانشین آن، لحاظ می‌شود. مفاهیمی نظیر؛ قسط (یونس، ۴۷ و ۵۴)، صدق (الاحقاف، ۱۶؛ آل عمران، ۹۵)، صراط مستقیم (الزخرف، ۴۳؛ یس، ۳ و ۴)، وقع (النمل، ۸۲ و ۸۵)، غیر مکذوب (هود، ۶۵) با حق رابطه هم‌معنایی دارند. این مفاهیم، جانشین‌های حق محسوب می‌شوند.

قسط در لغت به دو معنای متضاد البته با بنای واحد، دلالت دارد (ابن فارس، ۵ / ۸۵). واژه (قِسْطٌ) به معنی (عدل) و در راستای همین معنا، در کتب لغوی، (قسمت، نصیب و بهره) نیز آمده است (ابن فارس، ۵ / ۸۶؛ ابن سیده، ۶ / ۲۲۱). راغب (قِسْطٌ) را به صورت تلفیقی و به معنی (بهره عادلانه) می‌داند (راغب، ۶۷۰). ولی (قِسْطٌ) به معنی (جور و ستم) و (قُسُوطٌ) به معنای (انحراف و میل از حق) است (فراهیدی، ۵ / ۷۱). فعل و مشتقات این ماده هنگام کاربرد معنی (عدل)، با وزن صرفی (أَقْسَطَ يُقْسِطُ) می‌آید. مانند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹) در حالی که کاربرد آن، در معنای (جور و عدول از حق) به صورت (قَسَطَ يُقْسِطُ قَسْطًا و الْقَسَطُ) بکار می‌رود.

قِسْطٌ یکی از جانشین‌های مهم حق است. عدل که مترادف آن است، ارتباط معنایی تنگاتنگی با حق دارد. این واژه در آیات مختلفی از قرآن بکار رفته است. خداوند در این آیات، برقراری عدالت در عرصه‌های متفاوت را به جامعه بشری توصیه کرده است. یک از آن عرصه‌ها، حوزه‌ی داوری و قضاوت است. خداوند در آیات متعددی به قضاوت بر اساس حق، عدل و قسط سفارش کرده است. همچنین داوری خود در قیامت را بر اساس حق و عادلانه و از روی قسط می‌داند به طوری که، ذره‌ای ظلم به کسی روا نمی‌شود. برای نمونه، خداوند این چنین می‌فرماید: «وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ» (الزمر، ۶۹ و ۷۵) و یا در آیات دیگری، شبیه به همین عبارت، قضاوت خود را بر اساس حق و حق‌مداری معرفی می‌کند (الزمر، ۷۵؛ غافر، ۷۸ و ۲۰). در حالی که در همین سیاق، در سوره‌ی دیگری، داوری خود را به شکل دیگری توصیف کرده و به جای (حق) از واژه (قسط) استفاده می‌کند. «قَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یونس، ۴۷ و ۵۴) با این توضیح، به لحاظ علم معناشناختی می‌توان قسط را جانشین حق دانست زیرا میان حق و قسط استلزام دوسویه است و می‌توان شکل آن را این چنین ترسیم کرد:

حق \longleftrightarrow قسط

صدق در لغت، به معنای محکمی در شیء است؛ گفتاری یا غیر گفتاری. پس صدق فی نفسه، دارای قوت و محکمی است، به خلاف کذب که قوتی ندارد و باطل است (ابن فارس، ۳/ ۳۳۹) و تقیض آن کذب است (فراهیدی، ۵/ ۵۶؛ ابن درید، ۲/ ۶۵۶؛ ابن سیده، ۶/ ۱۸۹). اصل صدق، در قول و سخن است؛ چه وعده راست باشد، چه غیر آن (راغب، ۴۷۸). اگر چه در فعل و عمل نیز، به کار رفته است (الاسراء، ۸۰). پس صدق مانند حق، قلمرو گسترده‌ای دارد و جنبه‌های مختلف گفتار و کرداری را دربرمی‌گیرد. تقارب معنایی میان حق و صدق و نمونه‌های جانشینی صدق از حق (الاحقاف، ۱۶ و ابراهیم، ۲۲؛ همچنین الانعام، ۷۳ و آل عمران، ۹۵) بر هم معنایی میان این دو واژه دلالت دارد، پس شکل آن این چنین ترسیم می‌شود:

حق \longleftrightarrow صدق

واژه هم معنی دیگر حق، صراط مستقیم است. راه مستقیم، راهی که بر خط هموار و استوار است و لازمه بودن در آن راه، استقامت است (راغب اصفهانی، ۶۹۲). صراط مستقیم، صراط حق است (فخر، ۱۴/ ۱۸۶؛ بیضاوی، ۲/ ۱۸۹؛ صادقی، ۱۰/ ۳۳۷). خداوند در دو آیه پیامبر خود را بر راه مستقیم می‌داند؛ «إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الزخرف، ۴۳) و «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» ﴿عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (یس، ۳ و ۴) در حالی که، جای دیگر، پیامبر خود را به توکل دعوت فرموده و او را بر حق می‌داند «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ» (النمل، ۷۹) با توجه به وحدت سیاق آیات یاد شده و هماهنگی همنشین‌های حق با همنشین‌های صراط مستقیم و همچنین همنشینی آن دو با هم (الاحقاف، ۳۰)، می‌توان به الفت معنایی میان حق و صراط مستقیم پی برد و میان آنها استلزام دوسویه و رابطه هم معنایی برقرار کرد.

حق \longleftrightarrow صراط مستقیم

۲-۴. چند معنایی

در زبان، برخی واژه‌ها بخودی خود از چند معنی برخوردارند. این مسأله را

«چندمعنایی»^۱ و چنین کلماتی را واژه‌های «چندمعنی»^۲ می‌نامند (پالمر، ۱۱۵). چندمعنایی، از جمله روابط مفهومی پرکاربرد است. در این نوع رابطه، یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار بوده و در سطوح مختلف تکواژ، واژه، گروه و جمله قابل طرح است. در اینجا تبیین چندمعنایی در سطح واژه اراده شده است. چندمعنایی در سطح واژه از دو حیث همزمانی و در زمانی^۳ بررسی می‌شود. به این معنا که، یک صورت زبانی می‌تواند، در یک مقطع زمانی از چند معنی برخوردار باشد و یا در طول زمان معانی متفاوتی بیابد. واژه‌ای مانند «روشن» در نمونه‌های زیر، مثالی از چندمعنایی همزمانی است.

چراغ را روشن کرد.

هوا روشن شد.

لباس آبی روشن پوشیده است.

موضوع برایم روشن شد.

همچنین واژه‌ای مانند «گران» [سنگین ← پرهزینه] را می‌توان برای چندمعنایی در زمانی مثال زد. فارغ از تقسیم‌بندی زمانی، نوشتار پیش رو به بررسی مفهوم حق و کشف رابطه چندمعنایی آن در قرآن مجید می‌پردازد. به طور کلی می‌توان گفت؛ واژه‌ها بر حسب همنشینی با یکدیگر، تحت تأثیر مفهوم هم قرار می‌گیرند و تغییر معنی می‌دهند. مانند مفاهیم مختلف «افتادن» در نمونه‌های زیر که با توجه به همنشینی‌های خود در نظر گرفته می‌شود.

علی از نردبان افتاد.

چشمم به علی افتاد.

ترس به دلم افتاد.

به سرم افتاد درس بخوانم.

...و

1. polysemy

2. polysemic

3. زبانشناسی در زمانی، به مطالعه زبان در جریان زمان می‌پردازد و زبانشناسی همزمانی، زبان را در یک مقطع زمانی

خاص مورد مطالعه قرار می‌دهد. (پالمر، ۳۴)

در نمونه‌های بالا، تشخیص معنی «افتادن» وابسته به بافت زبانی و واحدهایی است که بر روی محور همنشینی در ترکیب با یکدیگر قرار گرفته‌اند. بنابراین رابطه مفهومی چندمعنایی، ویژگی برخی واژه‌ها نیست بلکه شرایطی است که برحسب انتخاب و ترکیب، تمامی واحدهای نظام واژگانی زبان را شامل می‌شود. وقوع این رابطه مفهومی به افزایش یا کاهش معنایی مربوط می‌شود (صفوی، ۱۱۱-۱۱۷).

چندمعنایی اگر چه گاهی ایجاد ابهام می‌کند و ارتباط زبانی را مختل می‌نماید ولی در کارآیی زبان نقش بسیار مهمی دارد. با این توضیح که، اگر امکان چندمعنایی در زبان نبود، بار حافظه بسیار سنگین می‌شد زیرا ناگزیر باید برای هر موضوع قابل درکی، واژه جداگانه‌ای در نظام واژگان وارد می‌شد. از این رو، پدیده‌ی چندمعنایی در اقتصاد زبان نقش ارزنده‌ای دارد (باطنی، ۲۰۳).

چندمعنایی در مفهوم حق نیز وجود دارد. مفهوم حق در آیات متفاوت، با تفاوت در همنشین‌های خود، مختلف می‌شود. کتب وجوه و نظائر، برای حق دوازده وجه معنایی بیان کرده‌اند. گفتنی است؛ در ادبیات اسلامی ذیل وجوه و نظائر، به مفاهیمی اشاره شده است که (حق) در قرآن به آن معانی آمده است و آن وجه معنایی به لحاظ معناشناسی اعم از این است که؛ با (حق) رابطه شمول معنایی، هم معنایی یا چندمعنایی داشته باشد. از وجوه معانی که با (حق) شمول معنایی و هم معنایی دارند، گذشته و به وجوهی که با حق رابطه چندمعنایی دارند، پرداخته می‌شود.

۱- توحید: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ؛ چنین نیست، او حق را آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است!» (الصافات، ۳۹) و «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ یا می‌گویند او دیوانه است؟! ولی او حق را برای آنان آورده؛ اما بیشترشان از حق کراهت دارند (و گریزانند).» (المؤمنون، ۷۰)

۲- وجوب: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ؛ آنها کسانی هستند که فرمان عذاب درباره آنان مسلم شده» (الاحقاف، ۱۸) نمونه‌های این معنا بسیار است.

۳- حقیقت، حق در مقابل باطل: «وَرُدُّوْا اِلَی اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ؛ و به جانب خداوند که مولای حقیقی آنان است، بازگردانده شوند» (یونس، ۳۰)

۴- مال و دین: «وَلِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ؛ و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند» (البقره، ۲۸۲)

۵- سزاوار: «وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ؛ چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم» (البقره، ۲۴۷)

۶- بهره و نصیب: «وَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ * لِّلْسَاۗئِلِ وَالْمَحْرُوْمِ؛ و آنها که در اموالشان حق معلومی است. برای تقاضاکننده و محروم» (المعارج، ۲۴ و ۲۵)

۷- حاجت و نیاز: «قَالُوْا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِيْ بِنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ؛ گفتند: «تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم (هود، ۷۹)» (نک: عسکری، ۱۸۵-۱۸۸؛ دامغانی، ۱/۲۸۴-۲۸۸؛ تفسیری، ۷۷-۸۰).

یکی از کاربردهای حق در قرآن مجید، خلقت حق‌گونه آسمان‌ها و زمین است که به معنای (حق بودن به عینه)، مقابل باطل دانسته‌اند. به نظر، این معنا بازخوانی دوباره حق است و معنای آن را مشخص نمی‌کند. با توجه به عبارت (بالعدل قامت السموات و الارض) می‌توان (حق) را به معنای عدل دانست که با (حق) رابطه هم‌معنایی دارد یا با التفات به کلمات همنشین آن و تفاسیر، به معنی غایت‌مندی در نظر گرفت.

۸- غایت‌مند: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ؛ ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق نیافریدیم» (الحجر، ۸۵)

براین اساس، میان حق و مفاهیم؛ توحید، وجوب، مال، نصیب، حاجت و نیاز، سزاوار و حکیمانه و غایت‌مند، رابطه چندمعنایی برقرار است، که با توجه به همنشین‌های آن به دست می‌آید.

شایان به ذکر است، وجوه معنایی متفاوتی برای حق بیان شد، اما تمام این معانی از معنای اصلی حق، منشعب می‌شود. یعنی، در همه این معانی، مؤلفه معنایی ثبات و مطابقت با واقع، لحاظ شده است و این‌گونه نیست که، وجوه معنایی حق، با ثبات و احکام و

مطابقت با واقع بیگانه باشد. پس در رابطه چندمعنایی، با وجود معانی متفاوت در عبارات مختلف، امداد اصل معنا، اشتراک وجود دارد.



نمودار ۴: رابطه حق با واژگان هم معنا

۵-۲. هم آوا - هم نویسی

هم آوا - هم نویسی^۱ یا تشابه، به رابطه میان الفاظ متشابه اختصاص دارد و هیچ رابطه مفهومی بین این الفاظ وجود ندارد. در مطالعات ادبی، این رابطه تحت عنوان جناس تام معرفی می شود که آمیزه‌ای از جناس خط و جناس لفظ است. جناس خط یا هم نویسی^۲، شرایطی است که دو یا چند واژه به رغم تلفظ متفاوت، به یک شکل نوشته شوند. مانند، کَرَم، کَرَم، کُرْم و کِرْم. هم آوایی^۳ یا جناس لفظ، به عکس هم نویسی، شرایط چند واژه مختلف است که، با وجود یکسانی در تلفظ، در نوشتار متفاوت هستند. مانند، «خوار» و «خار»، «قضا» و «غذا». هم نویسی از نظام نوشتاری و هم آوایی از قرض گیری و تحول آوایی ناشی می شود.

هم آوا - هم نویسی یا جناس تام، شرایطی است که چند واژه متفاوت، بدون هیچ ارتباطی معنایی، به یک شکل نوشته شوند، به گونه‌ای که گویا یک واژه، چند معنی کاملاً متفاوت دارد. واژه «شانه» با معانی متفاوت، وسیله‌ی آرایش مو، کتف و جای تخم مرغ و «شیر» با معانی گوناگون، حیوان درنده، نوشیدنی سفید رنگ، شیر آب، از این نمونه هستند.

1. homonymy
2. homography
3. homophony

این واژگان هیچ ارتباط معنایی ندارند و در فرهنگ‌های لغت، ذیل مدخل‌های مختلف آورده می‌شوند تا بیانگر تفاوت معنایی آنها باشد (صفوی، ۱۱۰-۱۱۱).

نام دیگر این رابطه، اشتراک لفظی است. مشترک، لفظی است که معانی متعدد دارد و برای هر یک به صورت مستقل وضع شده است. بدون آن که، وضع برخی از آن معانی، نسبت به برخی دیگر پیشی داشته باشد. مانند، «عین» که برای حس بینایی، چشمه آب و طلا و... وضع شده است (مظفر، ۴۱).

واژگان حق و باطل در قرآن مجید، با واژگان مختلفی رابطه چندمعنایی دارند. که در مورد قبل گذشت. ولی با واژه‌ای رابطه هم‌آوا - هم‌نویسی ندارند. یعنی، حق و باطل برای چندین معنی وضع نشده است اگرچه ممکن است، در بافت زبانی مختلف، از هم‌نشین‌های خود متأثر شود و معانی گوناگونی را افاده کند. (چندمعنایی) گفتنی است؛ روابط مفهومی به موارد نام برده محدود نمی‌شود و انواع دیگری نظیر؛ عضوواژگی^۱، واحدواژگی^۲ را نیز دربرمی‌گیرد ولی به دلیل عدم وجود نمونه‌هایی برای حق در این رابطه‌ها، از طرح آنها خودداری می‌شود.

۲-۶. تقابل معنایی

ساختارگراها بر اهمیت تقابل‌های جانشینی تأکید داشته‌اند (چندلر، ۱۵۷). از نظر لاینز، تقابل‌های دوتایی یکی از مهم‌ترین اصول حاکم بر زبان‌اند^۳. تقابل معنایی^۴ یکی از روابط مفهومی در معنی‌شناسی زبانی است. اصطلاح تقابل معنایی به هنگام بحث درباره مفاهیم متقابل یا در اصطلاح سنتی، معنای متضاد واژه‌ها به کار می‌رود. در معنی‌شناسی عمدتاً از اصطلاح تقابل^۵ به جای تضاد^۶ استفاده می‌شود؛ زیرا تضاد صرفاً گونه‌ای از تقابل است

1. member-collection
2. portion-mass
3. Lyons, John, Semantics, p21.
4. semantic opposition
5. opposition
6. antonymy

(صفوی، ۱۱۷). زیرا تضاد میان دو امر وجودی واقع می‌شود که بین آنها نهایت بُعد باشد (حلی، ۳۲). به عبارت دیگر، هیچ گونه وجه اشتراکی با هم ندارند. از این رو، تضاد گونه‌ای از تقابل به شمار می‌آید و مساوی با آن نیست.

به اعتقاد ایزوتسو، حوزه معناساختی زمانی به وجود می‌آید که دو مفهوم کلیدی کاملاً در مقابل یکدیگر قرار گیرند. شناخت مقابل‌های هر واژه در روشن شدن معنای آن مؤثر است؛ زیرا مفاهیم متضاد هر کدام با واژگان دیگر مترادف دارند و نظام واژگانی درست می‌کنند (ایزوتسو، ۲۹۸).

معناسناسان در مورد شش نوع تقابل معنایی در واژگان، اتفاق نظر دارند. انواع تقابل عبارتند از: تقابل مدرج^۱، تقابل مکمل^۲، تقابل دوسویه^۳، تقابل جهتی^۴، تقابل واژگانی^۵، تقابل ضمنی^۶ و تباین معنایی^۷.

از میان این شش نوع، حق در گونه‌های مکمل، واژگانی و ضمنی، واژه مقابل دارد. در تقابل مکمل، نفی یکی از دو واژه متقابل، اثبات واژه دیگر است. در این گونه تقابل، به لحاظ منطقی، تنها امکان تحقق یکی از واژه‌های متقابل تأیید می‌شود. نظیر، مرد/ زن که حالت حدوسط برایش متصور نیست. (صفوی، ۴) با تأمل در آیات، باطل، کذب و لعب در تقابل مکمل با حق قرار می‌گیرند. «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (الاسراء، ۸۱) به لحاظ عقلی یک چیز نمی‌تواند؛ هم حق باشد هم باطل، همچنین نمی‌شود آن چیز، نه حق باشد و نه باطل. بنابراین رابطه میان حق و باطل، تقابل مکمل است. کذب در فراز «كَذَّبَ بِالْحَقِّ» (عنکبوت، ۶۸) نقیض صدق است (فراهیدی، ۵۶/۵) صدق در لغت، به معنای محکمی در شیء است؛ گفتاری یا غیر گفتاری. پس صدق فی نفسه، دارای قوت و محکمی است به خلاف کذب که قوتی ندارد و باطل است (ابن فارس، ۳۳۹/۳) با توجه به معنی لغوی

-
1. gradable opposition
 2. opposition complementary
 3. symmetrical opposition
 4. directional opposition
 5. lexical opposition
 6. connotational opposition
 7. semantic contrast

کذب، مؤلفه معنایی اتقان و احکام، دو واژه حق و کذب را در تقابل با یکدیگر قرار داده است. در آیه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (الانبیاء، ۱۶) واژه لعب جانشین باطل شده و در مؤلفه ثبات در تقابل مکمل با حق قرار گرفته است.



نمودار ۵: تقابل مکمل حق و باطل



نمودار ۶: تقابل مکمل حق و کذب



نمودار ۷: تقابل مکمل حق و لعب

در تقابل واژگانی، واژگان به کمک تکواژهای منفی ساز، در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند. برای نمونه، زوج های متقابل «آگاه/ ناآگاه» با یکدیگر تقابل واژگانی دارند. این گونه تقابل در منطق با عنوان «نقیضین» مطرح می شود. در نقیضین، اجتماع و ارتفاع دو طرف متناقض در آن واحد، محال است. گفتنی است؛ یک صورت آن همان تقابل مکمل است. صورت دیگر آن، تقابل نقیضین از نوع سلب و ایجاب است. مانند، انسان و لایانسان.

یعنی، امکان ندارد چیزی که انسان است در همان حال لائسان هم باشد، همچنین محال است آن چیز نه انسان باشد نه لائسان. (یزدی، ۷۰ و ۷۱؛ مظفر، ۴۸) میان (حق و بغيرحق)، تقابل واژگانی برقرار است. کشتن پیامبران، ظلم، تکبر و استکبار به ناحق، و شادی و سرمستی به ناحق، همگی در میدان مقابل حق قرار می‌گیرند.

در تقابل ضمنی، دو واژه به صورت مستقیم یا به کمک تک‌واژ منفی‌ساز در تقابل با یکدیگر نیستند. بلکه ویژگی خاصی برای هر واژه در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند جزو شرایط لازم و کافی مفهوم آن واژه نیز نباشد. این ویژگی در تقابل با مختصه ای قرار می‌گیرد که برای واژه دوم در نظر گرفته شده است. نمونه‌هایی نظیر؛ «راه/ چاه» (صفوی، ۱۲۰) از این دست هستند. به این ترتیب، دو واژه مذکور در معنی ضمنی خود، نه لزوماً در معنای اصلی و مؤلفه‌های معنایی خود، در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

مفاهیمی نظیر؛ ظن، ریب، ظلم و معبودهای دروغین، در تقابل ضمنی با حق هستند که بیانگر این است که؛ نباید واژگان را در معانی متبادر و اولیه خود محصور کرد بلکه چه بسا، در یک نظام معنایی، معنای دیگری را افاده کنند. ظن و ریب، به طور معمول در مقابل علم قرار می‌گیرند ولی در برخی آیات در تقابل با حق نشسته‌اند. گویا عدم مطابقت ظن با واقع و در پی آن زوال و موقت بودن آن، این واژه را در ردیف باطل و در مقابل حق جای داده است. نابودی و بی‌ثباتی، عنصر مشترکی است که ظلم و معبودهای دروغین را وارد میدان معنایی باطل کرده است. زیرا ظلم، ماندگار نیست و فرجامی جز نابودی ندارد. با این بیان، ظلم در دایره‌ی معنایی باطل قرار می‌گیرد. بدینسان دیگر مفاهیم نام‌برده، در حوزه معنایی مقابل حق قرار می‌گیرند.

نتایج مقاله

براساس آنچه در این پژوهش آمد، می‌توان نتایج تحقیق را به این صورت بیان کرد:

۱. حق در معنای اساسی خود از چند مؤلفه مهم تشکیل شده است که این مؤلفه‌ها در

همه موارد کاربردش لحاظ شده است. ثبات، مطابقت با واقع از مهم‌ترین آنهاست. از این رو، حوزه معنایی حق براساس این مؤلفه‌ها ترسیم می‌شود.

۲. روابط مفهومی شمول معنایی، جزءواژگی، هم‌معنایی، چندمعنایی و تقابل معنایی میان حق و مفاهیم مرتبط با آن برقرار است. حق با واژگان رسول، کتاب و دین رابطه شمول معنایی، با صدق و قسط هم‌معنایی دارد. کذب، لعب و باطل در تقابل مکمل با حق قرار دارند.

۳. حق افزون بر معنای قاموسی خود در قرآن، به معانی دیگری نظیر، سزاوار، بهره و نصیب و حاجت آمده است.

۴. براساس پژوهش صورت گرفته و بررسی آیات مختلف، مفهوم حق در شبکه معنایی قرآن مجید وسعت یافته و معانی متعددی زیرشمول و هم‌معنای آن شده‌اند. از این رو، این واژه در قرآن توسیع معنایی یافته و فراتر از معنی قاموسی خود کاربرد معنایی و مصداقی دارد.

۵. حق به لحاظ معناشناسی، تعریف و حوزه معنایی مشخصی دارد و از اصول خاصی پیروی می‌کند. از این رو، هر گروه و فردی نمی‌تواند؛ ادعای حقانیت مذهب و عقیده خود و بطلان باورهای افراد و احزاب مقابل خود را داشته باشد. بلکه تطبیق آن بر مبانی معناشناسی و پیروی از روابط مفهومی این واژگان ضرورت دارد.

کتابشناسی

۱. قرآن مجید
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۴. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۸م.
۵. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۶. ابن عاشور، محمدطاهر، تفسیر التحریر و التنویر، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۸. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۹. ایزوتسو، توشیهیکو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ترجمه زهرا پورسینا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۰ش.
۱۰. باطنی، محمدرضا، زبان و تفکر، انتشارات کتاب زمان، تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۲. بی‌برویش، مانفرد، زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، آگاه، تهران، ۱۳۷۰ش.
۱۳. پالمر، فرانک رابرت، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه کوروش صفوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۴. تفلیسی، حبیب بن ابراهیم، وجوه قرآن، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱ش.
۱۵. چندلر، دانیل، مبانی نشانه شناسی، ترجمه مهدی پارسا، سوره مهر، تهران، ۱۳۸۷ش.
۱۶. حلّی، حسن بن یوسف، الجواهر النضید، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۷. دامغانی، حسین بن محمد، الوجوه و النظائر لالفاظ کتاب الله العزیز، لجنة احیاء التراث الاسلامی، قاهره، ۱۴۱۶ق.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۱۹. رضا، محمد رشید، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۰. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۱. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۹م.
۲۲. همو، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۳. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، فرهنگ اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
۲۴. صفوی، کورش، درآمدی بر معناشناسی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۷۹ش.
۲۵. همو، نگاهی به تقابل معنایی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم فارسی باهنر کرمان. شماره ۱ (بهار)، ۱۳۶۹ش.
۲۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۲۷. عسکری، حسن بن عبدالله، تصحیح الوجوه و النظائر، مکتبه الثقافة الدینیة، قاهره، ۱۴۲۸ق.
۲۸. فخر رازی، محمدبن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.

۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۰. فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، دار الملائک، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۳۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۲. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، مؤسسه دار الهجره، قم، ۱۴۱۴ق.
۳۳. گیرتس، دیرک، نظریه های معناشناسی واژگانی، ترجمه کورش صفوی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۹۵ش.
۳۴. لاینز، جان، چومسکی، ترجمه احمد سمیعی، خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ش.
۳۵. همو، درآمدی بر معنی شناسی زبان، ترجمه کورش صفوی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۱ش.
۳۶. مشکوةالدینی، مهدی، سیر زبانشناسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۸۸ش.
۳۷. مظفر، محمدرضا، المنطق، انتشارات فیروزآبادی، قم، ۱۴۱۳ق.
۳۸. واعظزاده خراسانی، محمد، المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته، آستان قدس رضوی، مشهد مقدس، ۱۳۸۸ش.
۳۹. یزدی، مولی عبدالله بن شهاب، الحاشیه علی تهذیب المنطق، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۰۵ق.
40. Lyons, john. 1996. Semantics; published by the press syndicate of the university Cambridge, New York.





